

آیا کمونیسم توان برپایی دولت را دارد؛ اما اسلام ندارد؟!

(ترجمه)

مقدمه

شاید عقل سلیم، فطرت پاک و سرشت درست نتواند تصور کند که چگونه چندین ماه با روزها و شب‌هایش می‌گذرد، بدون این‌که جنگ آرام بگیرد و ماشین قتل پایان یابد؛ جرایمی که علیه بی‌گناهان اهل غزه صورت می‌گیرد. هر لحظه‌ای که می‌گذرد، وحشتی را به همراه دارد که حتی نوزادان را به زانو در می‌آورد و زبان از توصیف آن عاجز است. این وضعیت شبیه کابوسی بی‌پایان شده که هر جنایت آن، با خطوطی از خون، اعلامیه‌ی مرگ جدیدی است برای زنده‌هایی که در حمایت از مظلومان کوتاهی کرده‌اند. چشمانشان به تماشای خون و اجساد عادت کرده است، بی‌آن‌که کوچک‌ترین تحرکی نشان دهند؛ به ویژه فرماندهان نیروهای نظامی عظیم اطراف منطقه که نمایندگان استعمار خواسته‌اند و هنوز هم می‌خواهند این ننگ و شرمساری بر آن‌ها باقی بماند. با این‌که الله سبحانه و تعالی چنین می‌فرماید:

﴿وَإِنْ اسْتَنْصَرُواكُم فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُم النَّصْرُ﴾ [انفال: ۷۲]

ترجمه: اگر در دین از شما یاری طلبیدند، بر شماست که یاریشان کنید.

پس آیا باید بقایای حیای ایمان را در دل‌هایشان صدا بزیم یا برایشان سوگواری کنیم، در حالی که زنده‌اند؟ بهترین مثال آن‌ها کسی است که با همدستی آشکار و فاحش از میدان عقب نشست و در حالی که می‌گفت: «دریا پیش روی شماست و دشمن پشت سرتان»، برادرانش در غزه را تنها گذاشت. پس اینان کجا هستند وقتی سلطان صلاح‌الدین چنین عمل می‌کرد؟

یک نوار ساحلی کوچک به طول کمتر از ۴۰ کیلومتر، که حول آن چرخ‌های جنگ جهانی علیه اسلام، عقیده، نظام و مقدساتش می‌چرخد. در این جنگ از قوی‌ترین سلاح‌ها، ناوها، هواپیماها و پهپادهای مجهز به دقیق‌ترین فناوری‌ها استفاده شده است. شدیدترین حملات و یورش‌ها اجرا شده و سرسخت‌ترین دستگاه‌های اطلاعاتی بسیج شده‌اند تا سربازان ارتش «حفاظت‌کننده‌ها» را درون تانک‌ها پشتیبانی کنند. بمباران مساجد، توهین به منابر، آتش زدن قرآن‌ها و دشنام دادن به رسول الله صلی الله علیه وسلم در صحن مسجد الاقصی، همه حلقه‌ای از سربال نبرد تمدن‌ها است که از مرزهای فاشیسم و نازیسم فراتر رفته است.

این جنگ تمدنی-وجودی، واقعیت جهان سرمایه‌داری «متمدن» را که در آن زندگی می‌کنیم، به ما نشان می‌دهد و امت اسلام را در برابر تکلیف شرعی و مسئولیت تاریخی‌اش قرار می‌دهد، بلکه فراتر از آن، در مقابل ابعاد واقعی تصویر، هیئت و چهره خود می‌بیند، وقتی به خود در آینه نگاه می‌کند و ضعف و ناتوانی بر آن آشکار است. آنگاه با تلخی و اندوه به حال اسفناک خود پی می‌برد که نتیجه فاصله گرفتن از احکام اسلام و نقض همه رشته‌های آن، به ویژه حکم و حاکمیت است.

جهان اسلام به سرزمینی بدل شده که نه عزتی دارد، نه قدرتی، نه حکومتی؛ سربازانش راضی‌اند میدان‌ها را ترک کنند تا زباله‌ها را جمع کنند و سبزی بفروشند و تجهیزات‌شان را فقط برای تمرین‌ها نگهدارند. هرگز شایسته نیست کسی که الله سبحانه و تعالی او را به قله اسلام (جهاد) مفتخر کرده، در برابر ظلم حاکم خبیث تسلیم شود و به نشستن راضی گردد. الله سبحانه و تعالی چنین می‌فرماید:

﴿النَّارُ دَاتِ الْوُفُودِ (۵) إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ (۶) وَهُمْ عَلَى مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ (۷) وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾ [بروج: ۵-۸]

ترجمه: آتش عظیم و شعله‌ور! هنگامی که در کنار آن نشسته بودند و آنچه را با مؤمنان انجام می‌دادند (با خونسردی و قساوت) تماشا می‌کردند! آن‌ها هیچ ایرادی بر مؤمنان نداشتند جز اینکه به الله عزیز و حمید ایمان آورده بودند.

آیا چنین وضعیتی برازنده بهترین امتی است که برای هدایت انسان‌ها به سوی سعادت دنیا و آخرت فرستاده شده است؟

دیلمی از ابن عباس رضی الله عنه چنین روایت کرده است: «اسلام و حکومت دو برادر دوقلو هستند؛ هیچ‌کدام بدون دیگری صالح نیست. اسلام ریشه است و حکومت نگهبان آن و چیزی که ریشه نداشته باشد نابود می‌شود و چیزی که نگهبان نداشته باشد گم می‌شود.»

چگونه نجات ممکن است و این فاجعه پایان می‌یابد، در حالی که همه بلاها ما را احاطه کرده و قوت‌ها و مرزهای کفری اطراف ما را محاصره کرده‌اند و دستانمان را به زنجیرهای نظام‌های خائن بسته‌اند؛ نظام‌هایی که به جای ما از موجودیت یهود دفاع می‌کنند و منافع آن‌ها را در سرزمین‌های اسلامی و حتی به بهای جان و اموال ما حفظ می‌کنند، چه گونه این نظام‌ها اگر لازم باشد، انتقام امت و دین را می‌گیرند؟

تفکر جدی در تغییر ریشه‌ای

وحشت‌ها و فجایع بزرگی که حتی بردبارترین‌ها را به حیرت واداشته است و سوالات فراوانی که در ذهن فرزندان امت می‌چرخد، به دنبال شعاعی کم‌نور از امید هستند. فضای جنگ سنگین شده و بوی مرگ همه جا را فرا گرفته است؛ به گونه‌ای که ناامیدی گویی سرنوشت محتوم شده، اگر نه بقایای امیدی که هنوز نمرده و همچنان ضربانی آرام در قلب امت مؤمن به ریش دارد، که در انتظار لحظه‌ای است تا زندگی را دوباره از سر گیرد.

زندگی اسلامی‌ای که در آن اسلام پس از دوری، بار دیگر به اقتدار می‌رسد، و عزت دین پس از نقض عهد‌ها به آن باز می‌گردد. در این زندگی، برای مشوشان و سست‌عنصران آشکار می‌شود که الله سبحانه و تعالی یار و یاور بندگان مخلص اش است، هرچند با تأخیر و تغییر همراه با ایمان و صبر می‌آید و عاقبت از آن پرهیزگاران خواهد بود. الله سبحانه و تعالی چنین می‌فرماید:

﴿تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ﴾ [سوره: هود]

ترجمه: این‌ها از خبرهای غیب است که به تو (رسول) وحی می‌کنیم؛ نه تو و نه قومت، این‌ها را پیش از این نمی‌دانستید! بنابراین، صبر و استقامت کن، که عاقبت از آن پرهیزگاران است!

سوره هود سوره‌ای است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در موردش فرمود: «هود و برادرانش موی مرا سپید کردند.»

از این رو، هنگامی که طوفان‌های سختی‌ها می‌وزند و سیاهی شب‌ها شدید می‌شود، نور مانند شمعی آرام می‌درخشد، بخشی از تاریکی را می‌زداید و در گوش انسان زمزمه می‌کند که پایان هر شب تاریک، طلوعی راستین است. به دور است که مؤمن به ناامیدی تسلیم شود؛ بلکه یقین دارد که در وجودش بذره‌های امید و تغییر نهفته است، هرچند بلاها و سختی‌ها شدیدتر شوند. شدت و گستردگی سختی‌ها نزدیک‌ترین حالت به شکستن ابرها و باز شدن روزنه‌ها با اذن الله و نصرت اوست. الله سبحانه و تعالی چنین می‌فرماید:

﴿قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ﴾ [حجر: ۵۶]

ترجمه: گفت: جز گمراهان، چه کسی از رحمت پروردگارش مأیوس می‌شود؟!

و نیز در جای دیگر چنین می‌فرماید:

﴿وَلَا تَيَاسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيَاسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾ [يوسف: ۸۷]

ترجمه: از رحمت الله مأیوس نشوید؛ که تنها گروه کافران، از رحمت الله مأیوس می‌شوند!

بنابراین، موضوع در ترازوی عقیده حل شدنی است، و این فیصله‌ای الهی است که با سیل آیات و احادیث در مورد نصرت، تمکین و حتمی بودن اظهار و غلبه دین بر همه ادیان، تأکید می‌شود.

اگرچه دشمنان امت در تلاش‌اند که نصرت را به تأخیر بیندازند و شکست روانی ایجاد کنند که تفکر را مفلوج سازد و حرکت صحیح بیداری، یعنی صعود فکری بر پایه ایمان و عقیده را سد کند، اما شوک شدید ناشی از وقایع جنگ غزه، بی‌تردید احساس جمعی مشترکی را در امت به وجود آورده است که به سوی تفکر درباره راه‌های تغییر ریشه‌ای و آزادی نهایی از قید استعمار سوق می‌دهد، تا فاجعه‌های غزه دیگر در غزه یا سایر بلاد اسلام تکرار نشود.

در مقابل و در چارچوب تفکر جدی درباره تغییر انقلابی ریشه‌ای که ما را از این وضعیت دردناک رهایی بخشد، انسان گاهی در درک میزان تعلل و انفعال برخی از نیروهای مؤثر و توانمند در امت، به ویژه ارتش‌های مسلمان که در پادگان‌های خود ساکت اند، درمانده می‌شود.

از این رو ضروری بود که به دنبال جرعه‌ای از آگاهی باشیم تا ما را از واقعیت سقوطی که به واسطه تطبیق نظام سرمایه‌داری زیر سایه دموکراسی‌های به ظاهر موجود و در چارچوب قفس‌های ملی تنگ و خفه‌کننده به درجه مرگ رسانده، نجات دهد؛ وضعیتی که ما را به اجساد بی‌جان زیر آوارهای مستعمرات فکری و قانونی که استعمار در سرزمین‌های ما ساخته، تبدیل کرده است.

این وضعیت ما را واداشت تا چند پرسش آزاردهنده و شاید گیج‌کننده را مطرح کنیم؛ سوالاتی که در قالب تأملاتی در حاشیه جنگ غزه و در واکنش به بمباران فکری منظم در سراسر بلاد اسلام نوشته شده‌اند، تا با یاری الله پاسخ سوالی شوکه‌کننده را بدهیم که عمدی انتخاب شده است:

آیا ممکن است که ایده کمونیسم باعث انقلابی شود که هسته اتحاد جماهیر شوروی را بنا کرد، انقلابی که برای دهه‌ها با بزرگ‌ترین قدرت جهان درگیر بود، ولی مسلمانان در مقابل از تغییر واقعیت خود و تأسیس دولتی بر پایه ایدئولوژی اسلامی که بتواند مقابل امریکا و نوکرانش در منطقه بایستد، ناتوان باشند؟

انقلاب بلشویکی؛ مسیر برپایی دولت کمونیستی

در آغاز قرن گذشته، اندیشه مارکسیستی در روسیه‌ای که هنوز عمده‌تاً یک سرزمین زراعتی و مردمش کشاورز بودند، پدیدار شد. اندیشه کمونیسم و سوسیالیسم که دولت آن را در آغوش گرفت، توانست ظرف بیست سال (از ۱۹۱۷ تا ۱۹۳۹) این کشور را به یکی از قدرت‌های پیش‌تاز جهانی تبدیل کند.

در اصل، این فقط یک ایده فلسفی بود که در ذهن فیلسوف آلمانی، کارل مارکس طلوع کرد. او این اندیشه شیطنانی را بر پایه گرایش الحادی بنا نهاد که هستی و موجودات درون آن را صرفاً ماده می‌دانست و حرکت آن را ناشی از «تکامل مادی» معرفی می‌کرد، بی‌هیچ اعتقادی به وجود خالق. بر این مبنا، نظریه اقتصادی و اجتماعی خود را شکل داد؛ تا جایی که این اندیشه به عقیده‌ای عقلی تبدیل شد که نظام زندگی، جامعه و دولت از آن برمی‌خاست، هرچند این مبنا آکنده از سستی فکری، جعل اصولی و تناقض اسلوبی بود، و پیش از آن‌که به شکل دولت درآید، با فطرت انسانی در تضاد کامل قرار داشت.

در سال ۱۸۴۸م، مارکس به همراه هموطن و همراه فکری‌اش، فریدریش انگلس، کتبی‌های با عنوان مانیفست کمونیست منتشر کردند؛ رساله‌ای که به تحلیل تضاد طبقاتی و بحران‌های سرمایه‌داری پرداخت و به یکی از پرفروش‌ترین و پرنفوذترین آثار

تاریخ بدل شد. این مانیفست، نقش مهمی در ترسیم خط مشی ایدئولوژیک بلوک کمونیستی تحت رهبری اتحاد جماهیر شوروی ایفا کرد، بلوکی که در طول قرن بیستم، به رقیب اصلی غرب بدل شد. اهمیت تاریخی این نوشته در آن بود که برای نخستین بار، نظریه مارکسیستی (یا سوسیالیسم علمی) را با نهایت وضوح و دقت -به تعبیر لنین- ارائه کرد.

مارکس در سال ۱۸۸۳ از دنیا رفت، در حالی که هیچ دولتی بر مبنای افکار او شکل نگرفته بود. اگرچه افکار کمونیستی از نیمه اول قرن نوزدهم رو به گسترش نهاد و مارکس دعوت خود را به پاریس، بروکسل و لندن برد، اما در همان قرن، هیچ انقلابی بر پایه این اندیشه رخ نداد و هیچ گروهی آن را به عنوان پروژه‌ای عملی برنگزید؛ حتی در همان کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری که مارکس تصور می‌کرد خاستگاه طبیعی چنین تحولی خواهند بود، به دلیل رشد ابزار تولید و گسترش طبقه کارگر.

با این حال، تاریخ خلاف آن را نشان داد: نخستین انقلاب موفق کمونیستی در کشوری غیرمنتظره رخ داد. در روسیه تزاری، نخست در سال ۱۹۰۵م انقلابی صورت گرفت که شکست خورد. سپس انقلاب فبروری ۱۹۱۷م رخ داد که آن هم ناکام ماند. اما بلشویک‌ها بار دیگر به سرعت صفوف خود را منظم کردند و در اکتبر همان سال (۱۹۱۷) انقلابی دیگر را به راه انداختند که این‌بار به پیروزی رسید؛ انقلابی به رهبری لنین، که نشان‌دهنده اعتماد راسخ به اندیشه کمونیستی و اصرار بر پیاده‌سازی آن در همان نقطه از جهان بود.

درست است که آلمان نقشی تعیین‌کننده در حمایت از لنین و انقلاب او ایفا کرد -برای آن‌که روسیه را از ائتلاف جنگ جهانی اول که علیه آلمان شکل گرفته بود، خارج کند- اما با وجود تحرکات ضدانقلابی که از سوی نیروهای ضدسوسیالیستی و با حمایت انگلیس و فرانسه دنبال شد، نظام جدید تحت رهبری کمونیست‌ها توانست تا سال ۱۹۲۰م آن‌ها را سرکوب کند.

حال، راز موفقیت انقلاب بلشویکی در چیست؟ انقلابی که مسیر سلطه انحصاری تمدن سرمایه‌داری غرب را سد کرد، دولتی صنعتی را پایه‌گذاری نمود و در سال ۱۹۵۷م، نخستین ماهواره جهان را به فضا فرستاد؛ واقعه‌ای که شوکی بزرگ به آمریکا وارد کرد!

این اندیشه (کمونیسم)، با وجود آن‌که عقیده‌ای کفرآمیز و فلسفی مبتنی بر الحاد است، توانست گروهی از انسان‌ها را رهبری کند و نه تنها آنان را به قدرت برساند، بلکه قدرت رقابت با قطب‌های بزرگ جهان را نیز برایشان فراهم آورد. این موفقیت دلایل مهمی دارد که در چهار نکته اساسی خلاصه می‌شود و لازم است به‌دقت مورد توجه و بازخوانی قرار گیرد:

نخست: عقیده (ایدئولوژی)

کمونیسم توانست، دست‌کم در سطح نظری، تصویری کلی از هستی، انسان و زندگی ارائه دهد و (هرچند با پاسخ‌هایی باطل) به پرسش‌های بنیادین وجودی پاسخ دهد. این اندیشه با بازتعریف مفاهیم و نگاه تازه به اجزای هستی، کل جهان را به «ماده» فروکاست و آن را قدیم و ازلی دانست. این دیدگاه، نوعی نگرش خاص به زندگی پدید آورد و پایه‌ای فلسفی و فکری برای شکل‌گیری دولت کمونیستی ایجاد کرد. حتی «عقل» را نیز بازتعریف کرد و آن را چیزی جز بازتاب ماده بر مغز ندانست.

از همین رو، حزب التحریر در کتاب التفکیر (تفکر) چنین می‌گوید:

«تلاش اندیشمندان کمونیست برای تعریف عقل، تنها تلاشی است که شایسته ذکر است و می‌توان آن را به مرتبه نگاه نظری ارتقا داد، چراکه کوششی جدی بود؛ تنها ایرادی که آن را از اعتبار انداخت، اصرار نابجای آن‌ها بر انکار وجود خالق برای هستی بود.»

دوم: رهبری فکری

یکی از اصول اساسی در فلسفه کمونیسم، «ماتریالیسم دیالکتیکی» (مادی‌گرایی جدلی) است؛ نظریه‌ای که وجود تضادها و کشمکش‌های اجتماعی ناشی از اختلافات طبقاتی و اقتصادی را فرض می‌گیرد. از نگاه این مکتب، همین تضادها محرک تکامل تاریخی و اجتماعی‌اند و ساختارهای جامعه را به‌سوی نظامی عادلانه‌تر سوق می‌دهند.

کمونیسم با تکیه بر این تضادها، توانست واقعیت اجتماعی را تحلیل کند و سازوکار تغییر اجتماعی را تدوین نماید. از همین‌رو، شیوه‌هایی مانند تحریک تضادها در بحث‌های عمومی یا رسانه‌ها که غالباً دیده می‌شود، از همان منطق دیالکتیکی کمونیستی ریشه می‌گیرد. این شیوه، ابزاری برای برانگیختن ذهن و نوعی ارتقای فکری محسوب می‌شود.

در نتیجه، اندیشه سوسیالیستی و درون آن مکتب کمونیستی، دارای رهبری فکری بود که بر مبنای «ماده‌گرایی و تکامل مادی» عمل می‌کرد؛ بر اساس آن حکم می‌داد، نظام می‌ساخت، تبلیغ می‌کرد و درصدد پیاده‌سازی آن در همه جای دنیا برمی‌آمد.

سوم: حزب سیاسی ایدئولوژیک

اندیشه مارکسیستی تا زمانی که به دست جوانی به نام ولادیمیر لنین رسید، صرفاً نظریه‌ای فلسفی باقی مانده بود. لنین که حرفه وکالت را کنار گذاشت و تمام وقت خود را وقف فعالیت سیاسی کرد، تحولی بنیادین در اندیشه کمونیستی پدید آورد و با توسعه آن، مفهومی جدید به نام «مارکسیسم لنینی» را بنیان نهاد. او توانایی آن را داشت که واقعیت‌های متغیر را در پرتو فلسفه کمونیستی تحلیل کرده و با بلوغ‌بخشی به "بديل انقلابی"، آن را به برنامه‌ای اجرایی بدل سازد. او در آثارش چارچوب‌هایی برای پیاده‌سازی این پروژه ترسیم کرد.

اما هم‌زمان، باور داشت که تغییر صرفاً از طریق افراد حاصل نمی‌شود، بلکه باید از بستر یک حزب منسجم و سازمان‌یافته رخ دهد. جمله معروفش در این‌باره گویای این باور است: «صدای یک مرد تنها به گوش توده‌ها نمی‌رسد، بلکه در دخمه‌های پلیس خفه می‌شود».

از این‌رو، رابطه‌ای دوسویه و زنده میان رهبری فردی و ساختار حزبی شکل گرفت. لنین، تروتسکی و هم‌زمانشان به پشتیبانی یک حزب منظم برای نشر افکار و اجرای طرح‌های خود تکیه داشتند، و در عین حال، شاخه‌های حزب مشروعیت و توان خود را از بینش و راهبردهای این رهبران می‌گرفتند. حزب تقریباً در سراسر روسیه شاخه‌هایی داشت.

بنابراین، موفقیت بلشویک‌ها در انقلاب روسیه نتیجه تعامل میان رهبری‌های فردی قدرتمند مانند لنین و ساختار حزبی منظم و قدرتمند بود. ساختار سازمانی حزب، زیرساخت لازم را فراهم می‌کرد و رهبری‌های فردی الهام‌بخش، مسیر حرکت را روشن و تصمیم‌های سرنوشت‌ساز را در لحظات حیاتی اتخاذ می‌کردند.

لنین در کتاب دولت و انقلاب، احزاب دموکرات را به دلیل گرایش‌شان به اصلاح تدریجی نقد می‌کرد و باور داشت که دگرگونی، تنها از مسیر انقلاب کامل و فراگیر می‌گذرد.

حزب بلشویک، حزب ایدئولوژیک بود که با ساختاری منظم، رهبری‌ای قوی، انضباطی سختگیرانه و توان بالا در ارتباط با هواداران و توده مردم شناخته می‌شد. این حزب دارای ساختار سلسله‌مراتبی مشخص و تقسیم وظایف شفاف بود، که اجرای راهبردها را کارآمد می‌کرد. بلشویک‌ها شبکه‌های مخفی پیچیده و سلول‌های انقلابی را نیز توسعه داده بودند تا در شرایط سرکوب شدید، ارتباط اعضا حفظ شود، آن هم در زمانی که نه خبری از هوش مصنوعی بود و نه ابزارهای ارتباط الکترونیک.

به این ترتیب، حزب توانست سکان امور را در دست بگیرد، در روش‌ها و نقشه‌های خود خلاق باشد، خود را با شرایط جدید وفق دهد و فرصت‌های سیاسی را به نفع خود مصادره کند. همچنین در شرایط اضطراری آماده تشکیل جلسات فوری بود و می‌توانست در لحظات کلیدی، کنش‌گری مؤثر سیاسی از خود نشان دهد.

چهارم: جذب حمایت ارتش

بر کسی پوشیده نیست که کمونیسم بر «خشونت انقلابی» نظریه‌پردازی کرده و آن را شرط لازم برای پیروزی انقلاب می‌دانست. به همین دلیل، نیروهای انقلابی می‌کوشیدند گروه‌های مسلحی را علیه نهادهای حکومتی بسیج کنند. اما پس از چند شکست پی‌درپی، بلشویک‌ها دریافتند که بدون جذب حمایت ارتش، چاره‌ای برای پیروزی نیست. آنان تمرکز خود را بر جلب رضایت افسران و سربازان ارتش تزار، که بسیاری از آنان از وضعیت موجود ناراضی بودند، قرار دادند.

در نتیجه، هماهنگی دقیقی میان حزب بلشویک و شوراهای کارگری و نظامی (سویت‌ها) شکل گرفت؛ این هم‌افزایی باعث شد شورش با نظم بیشتری انجام شود و کنترل پتروگراد ممکن گردد. در ادامه، در جریان جنگ داخلی، ارتش سرخ که ابتدا متشکل از داوطلبان بود، با استفاده از افسران باسابقه ارتش تزار، به نیرویی با انضباط و کارایی بالا بدل شد؛ هرچند این موضوع با مخالفت برخی بلشویک‌ها مواجه بود.

در نتیجه می‌توان گفت، این چهار عامل اصلی نقش تعیین‌کننده‌ای در موفقیت انقلاب بلشویکی و برپایی اتحاد جماهیر شوروی بر ویرانه‌های روسیه تزاری داشتند، با این‌که چنین انقلابی با فطرت انسانی در تعارض کامل بود.

اما اگر بخواهیم عامل پنجمی نیز در نظر بگیریم، بی‌شک آن، توده‌های تحت‌فشار، فقیر و رنج‌کشیده‌ای بودند که پذیرای اندیشه سرنگونی نظام سرمایه‌داری، حتی با زور و اسلحه شدند.

در این زمینه، حزب‌التحریر کلامی بس دقیق درباره رهبری فکری در کمونیسم دارد. این حزب چنین نتیجه‌گیری می‌کند:

«رهبری فکری در کمونیسم، از منظر فطرت، شکست‌خورده است. تنها با شکم می‌توان آن را توجیه کرد. این اندیشه، گرسنگان، ترسیدگان، محرومان و کسانی را جذب می‌کند که در زندگی شکست خورده و از آن کینه به دل دارند؛ آنانی که به انحراف فکری دچارند و چون نظریه دیالکتیک را طوطی‌وار تکرار می‌کنند، به‌عنوان اهل تفکر معرفی می‌شوند؛ در حالی که این نظریه، فاسدترین و باطل‌ترین نظریه‌هاست، به گواهی حس و عقل. این مکتب، از زور برای تحمیل خود بهره می‌گیرد، از این روست که سرکوب، خشونت، انقلاب، آشوب، و تخریب از برجسته‌ترین ابزارهای آن به‌شمار می‌روند».

سنت تغییر در مسیر حزب‌التحریر جریان دارد

با این همه، همچنان پرسشی اساسی مطرح است: اگر اندیشه‌ای فلسفی و منحرف همچون سوسیالیسم و شاخه‌ای از آن یعنی کمونیسم توانست تا بدان‌جا صعود کند که هویت یک جامعه کامل را شکل دهد و دولتی عظیم بر اساس آن پدید آید، چه چیزی مانع از آن است که امت اسلامی، با آن‌که وعده نصرت و تمکین را در دست دارد، نتواند دولتی بر پایه عقیده اسلامی برپا کرده و با نظام رو به زوال سرمایه‌داری مقابله کند؟

برای پاسخ به این پرسش، باید به چند نکته کلیدی توجه داشت:

نخست اینکه، عقیده اسلامی یک عقیده عقلی است که از آن نشأت می‌کند و فکر کلی در مورد هستی، انسان و زندگی ارائه می‌دهد. رهبری در اسلام، رهبری فکری است و چنین رهبری‌ای به نهضتی راستین می‌انجامد، یعنی به ارتقایی فکری بر پایه‌ای معنویت. این ویژگی، اسلام را از کمونیسم که با فطرت انسان در تضاد است، جدا می‌سازد. از این رو، اسلام پایه‌ای

فکری را فراهم می‌آورد که تمامی تصورات جزئی زندگی بر آن استوار می‌شود. این اساس هر گونه نهضتی است، زیرا گره بنیادین وجود را به‌گونه‌ای عقل‌پذیر و فطرت‌سازگار حل می‌کند و اطمینان قلبی را نیز پدید می‌آورد.

دوم آن‌که، احکام شرعی راحل‌هایی برای واقعیت‌های زندگی‌اند و رهبری جامعه مستلزم آن است که نشان داده شود این احکام چگونه بر واقعیت منطبق‌اند. این امر، مستلزم مهارتی در تطبیق احکام بر وقایع است؛ به گونه‌ای که اسلام به‌مثابه درمانی برای واقعیتی که نیازمند تغییر است، جلوه کند. جامعه‌ای متکی بر اسلام باید مجسم شود تا اعتماد امت به دین و عقیده‌اش احیا گردد. این روند، امر به معروف و نهی از منکر را نیز در بر می‌گیرد، از جمله امر و نهی نسبت به حاکمان و مردم باید به حرکت برای تغییر تشویق شوند؛ چرا که دگرگونی، مسئولیت امت است، نه یک فرد یا جماعت خاص. این مسیر، برخلاف روش کمونیستی مبتنی بر برانگیختن تضادها و کشمکش‌هاست.

سوم آن‌که، طریقه‌ای شرعی برای از سرگیری زندگی اسلامی و برپایی دولت اسلامی، همان تجمع حزبی بر پایه اسلام است، به تأسی از سیره رسول‌الله صلی الله علیه وسلم در تغییر واقعیت و تبدیل آن به دار اسلام. از این رو، از سال 1953م، حزب‌التحریر به همت مجدد این عصر، شیخ تقی‌الدین نبهانی (رحمه‌الله)، در میان امت تأسیس شد. این حزب ایدئولوژیک، یک کلی فکری و شعوری است که می‌خواهد بر جامعه اثرگذار باشد، نه آن‌که از آن اثر بپذیرد؛ کنشگر باشد، نه واکنشی. حزب، در برابر هر طوفان و مصیبتی، ابتکار عمل را حفظ می‌کند و برای ایجاد یک انقلاب فکری و شعوری فراگیر در جامعه تلاش می‌کند.

حزب از همان آغاز آگاه بود که باید وارد جامعه شود، نه صرفاً به‌عنوان مجموعه‌ای از افراد، بلکه به‌مثابه یک «هویت کیانی» مستقل که این ویژگی باید در تمامیت خود ظهور یابد و هیچ ویژگی دیگری با آن درآمیخته نشود. به باور حزب، هر گونه کنش حزبی که بر غیر از این صفت استوار باشد، یا صفت دیگری را با آن درآمیزد، نه تنها ناکام خواهد بود، بلکه خود حزب را نیز در میدان مبارزه تضعیف می‌کند.

چهارم این‌که، تحقق پروژه اسلامی در میدان واقعیت، بدون حمایت عمومی از جانب صاحبان قدرت و شوکت در امت، کامل نمی‌شود. از این رو، طلب نصرت از فرماندهان ارتش یا رهبران قبایل در سرزمین‌های اسلامی، بخشی از شیوه شرعی است. اسلام نیازمند قدرت، سلطه و ساختار اجرایی است که احکام آن را اجرا کرده و دعوتش را در جهان بگستراند. این همان دولتی است که حزب، به پیروی از رسول‌الله صلی الله علیه وسلم، برای برپایی‌اش تلاش می‌کند. افزون بر آن، تجربه‌های تاریخی و معاصر نیز نشان داده‌اند که هیچ دولتی بدون تکیه بر عنصر قدرت در بستر جامعه خود شکل نمی‌گیرد. این، سنتی از سنت‌های تغییر است، نه نبوغی که صرفاً به کمونیسم نسبت داده شود.

این چهار اصل، پایه‌های فکری و عملی حزب‌التحریر از روز نخست بوده‌اند، و این حزب امروز از امت با همه ظرفیت‌هایش می‌خواهد که در کنارش بایستند و برای تحقق پروژه اسلامی تلاش کنند، پروژه‌ای که به صورت یک دولت درآید، احکام اسلام را اجرا کند و دعوتش را به عنوان پیامی رحمت‌آفرین برای جهانیان منتشر سازد.

گرچه روش حزب در برخی جنبه‌های تغییر اجتماعی، مانند ایجاد افکار عمومی و پالایش آن با مفاهیم ایدئولوژیک از راه آگاهی‌بخشی فردی و جمعی، با روش کمونیستی مشابهت‌هایی دارد (که از جمله سنت‌های اجتماعی در روند تغییر محسوب می‌شوند)، اما در رویکرد به خشونت تفاوت بنیادینی دارد؛ چراکه حزب، به پیروی از رسول‌الله صلی الله علیه وسلم، خشونت را ابزار تغییر نمی‌داند.

بنابراین، آنچه امروز از امت انتظار می‌رود، به‌ویژه پس از آن‌که بت‌های ناسیونالیسم در اذهان مردم، بر اثر مصیبت غزه، فرو ریخته‌اند، نه تعیین زمان پیروزی، که علم آن نزد الله سبحانه و تعالی است، بلکه برداشتن گام‌های عملی در جهت تحقق آن، همراه با اعتماد کامل به وعده الله سبحانه و تعالی است. همه نشانه‌های پیروزی و آمادگی ربانی که شاهد آن هستیم، صرفاً نویدهایی‌اند برای دل‌هایی که یقین دارند این نصرت تحقق‌یافتنی است. چنان‌چه الله سبحانه و تعالی چنین می‌فرماید:

﴿وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُم بِهِ، وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾ [آل عمران: 126]

ترجمه: ولی این‌ها را الله فقط بشارت، و برای اطمینان خاطر شما قرار داده؛ وگرنه، پیروزی تنها از جانب الله توانای حکیم است!

و حرکت امت برای برپایی دولت اسلام، نه باید حرکتی بی‌هدف و پراکنده، بدون رهبری سیاسی باشد، بلکه باید فقط و فقط با محوریت حزب و در آغوش کشیدن دعوت آن صورت گیرد، دعوتی که بت‌های ناسیونالیسم را در هم می‌شکند و دولت اسلام را بر ویرانه‌های آن برپا می‌سازد، تا لشکرهای آن به سوی رهایی سرزمین مبارک از پلیدی یهود روانه شوند.

حزب‌التحریر و به‌دست‌گیری رهبری

آنچه از حزب در تعامل با امت خواسته می‌شود، آن است که همواره بر شکل‌گیری یک پایگاه وسیع از توده‌های امت و اکثریت مردم در جامعه پافشاری کند؛ چیزی که برخی آن را «پایگاه مردمی» می‌نامند. چراکه امت، پشتوانه طبیعی قدرت سیاسی است، و همان وسیله مؤثری است که تکیه‌گاه‌های غیرطبیعی قدرت را که آن را بر گرد مردم نگه می‌دارند، از میان برمی‌دارد. امت، ابزاری است اثرگذار که وسایلی را که به بقای قدرت کمک می‌کنند، تضعیف می‌کند. از این رو، مسیر عملی برای به‌دست‌گیری طبیعی قدرت، چیزی نیست جز فراهم‌ساختن پایگاهی عظیم از توده‌های مردم که ابزار مستقیم تسلّم قدرت و دژ استوار حفظ و ارتقای جایگاه آن باشد.

زیرا حزب، تنها به ارائه افکار و دیدگاه‌های خود اکتفا نمی‌کند، بلکه این دیدگاه‌ها را پیگیری می‌کند تا از رهگذر آن‌ها نیروهایی به‌دست آورد: نیروی افکار عمومی، نیروی افراد و نیروی شخصیت‌های تأثیرگذار. و جوهره کار در اینجا، «پیگیری» است؛ یعنی پیگیری آنچه از افکار و دیدگاه‌ها انتشار یافته تا به فعلیت برسد. هدف حزب، آگاهانه و عامدانه، شکل‌دادن به افکار عمومی برگرفته از آگاهی عمومی، جذب افراد برای عضویت در حزب و جلب پشتیبانی شخصیت‌های تأثیرگذار است. چراکه حمایت این شخصیت‌ها، به شکل طبیعی به جذب توده‌های مردم خواهد انجامید؛ همان‌گونه که در مدینه، پیمان عقبه اول و فعالیت مصعب بن عمیر به جلب رهبران آن‌جا انجامید، و موفقیت دعوت در جذب افرادی همچون سعد بن معاذ و اُسَید بن حُضَیر، منجر به پیوستن عامه مردم مدینه شد.

به این ترتیب، حزب در کنار فرایند دیگری که فرایند صَهر (ذوب‌سازی فکری) نام دارد، پایگاه مردمی خود را می‌سازد، فرایندی که در آن تلاش می‌شود تا افکار، آرا و باورهای امت به گونه‌ای گروهی، اگر نه اجماعی، یکپارچه شوند.

از این رو، باید برای این کار تلاش خارق‌العاده‌ای صورت گیرد و روشن باشد که هدف از ایجاد پایگاهی گسترده از توده‌های مردم، صرفاً ساختن افکار عمومی به نفع حزب و جلب حمایت عمومی برای آن نیست، تا برخی جوانان از سر شتاب، با تحریک احساسات و وعده‌های ظاهری و دنیایی، مردم را به حرکت وادارند. بلکه مقصود، ساختن پایگاهی بزرگ است که آماده باشد بار سنگین مسئولیتی را که در آینده بر دوشش نهاده خواهد شد، بر دوش گیرد، مسئولیتی که دربرگیرنده رویارویی با خطرهای و نبرد با قدرت‌ها در میدان‌های طولانی‌مدت و با نفس بلند است. چنین پایگاهی باید به‌گونه‌ای ساخته شود که غرب جرأت نکند بار دیگر سناریوهایی چون عراق، سوریه، افغانستان، سودان یا غزه را در دیگر سرزمین‌های اسلامی تکرار کند.

از همین رو، باید پیش از افکار عمومی، آگاهی عمومی پدید آید و به جای تکیه بر احساسات، به فکر و اندیشه تکیه شود. آگاهی باید مبتنی بر درک واقعیات باشد، نه بر فرضیات خیالی و آرمان‌پردازی‌های انتزاعی.

بر پایه چنین پایگاهی است که دولت اسلام برپا و ولایت به آن داده خواهد شد، دشمنانش با آن مقابله خواهند کرد، و دعوتش در سطح جهانی منتشر خواهد گشت. بلکه با تکیه بر این پایگاه، امت در برابر نظام بین‌المللی و موضع بین‌المللی خواهد ایستاد. از این رو، باید کل امت یا دست‌کم اکثریت آن، همان پایگاه باشد و افکار عمومی در آن، از آگاهی عمومی برآمده

باشد؛ آن هم آگاهی‌ای دقیق، متمرکز، مبتنی بر ایمان عقلانی و یقین استوار بر برهان. پشتیبانی مردم باید تا آنجا برسد که آمادگی برای شهادت، از سر رضایت، اطمینان و اشتیاق به بهشت و رضوان الهی باشد.

زیرا حزب از امت نمی‌خواهد که صرفاً در انتخابات به آن رأی دهند، بلکه از آن‌ها می‌خواهد که در راه اعلای کلمه الله، با کفار بجنگند. چه بسیار تفاوت است میان کسی که خواهان رأی‌گیری برای رسیدن به حکومت است، و کسی که هدفش جهاد در راه الله سبحانه و تعالی و شرکت در نبردهای سرنوشت‌ساز برای برافراشتن پرچم اسلام است.

پس آنچه مورد نیاز است تا امت، به رهبری حزب، دولت اسلامی خود را برپا کند، سه امر بنیادین است که باید وجود داشته باشد و به‌درستی درک و تصور شوند تا بتوان بر پایه آن، دولت را ساخت و این در واقع، سه ستون اصلی هستند که چشم‌انداز راهبردی حزب بر آن‌ها استوار است:

1. افکار عمومی در جامعه پیرامون اندیشه اسلامی‌ای که حزب‌التحریر آن را حمل و ارائه می‌دهد.
2. پذیرش این اندیشه اسلامی از سوی مردم و حمایت آن‌ها از حاملان این اندیشه، از جمله قشر نیرومند جامعه تا افتخار برپایی دولتی بر اساس این فکر و سپردن زمام حکومت به حزب، نصیب آنان شود.
3. وجود توانایی و آمادگی اجرایی در حزب و دستگاه آن برای اداره‌ی امور حکومت بی‌زحمت و دشواری که این امر به فضل الله سبحانه و تعالی مهیا است.

در این صورت، به‌دست‌گیری حکومت، امری طبیعی خواهد بود که به خواست الله سبحانه و تعالی با اعلان خلافت راشده محقق می‌شود و وظیفه ما، ساختن دولت خواهد بود، نه صرفاً گرفتن قدرت.

نمونه‌های تاریخی برای این روند بسیار است و به مقایسه با کمونیسم محدود نمی‌شود. رسول الله صلی الله علیه وسلم دولتی را بنا نهاد و سپس حکومت را به‌دست گرفت.

لنبن دولتی را بنا نهاد و سپس حکومت را به‌دست گرفت. مائو تسه‌توئنگ دولتی را بنا نهاد و سپس حکومت را به‌دست گرفت. اما استالین تنها حکومت را به‌دست گرفت و دولتی بنا نکرد، چراکه دولت پیش‌تر ساخته شده بود.

ابوبکر و عمر رضی‌الله‌عنهما نیز تنها حکومت را به‌دست گرفتند، زیرا رسول الله صلی الله علیه وسلم دولت را بنا نهاده بود.

اما مصطفی کمال، دولت را ویران کرد و حکومت را به‌دست گرفت. جمال عبدالناصر، حکومت را به‌دست گرفت، اما دولتی نساخت.

بعثی‌ها در سوریه و عراق حکومت را به‌دست گرفتند اما دولتی نساختند، و در نهایت، حکومت‌شان در عراق فرو ریخت، چون دولتی نساخته بودند.

و اگر حزب بتواند این سه رکن (افکار عمومی، حمایت نخبگان، و توانایی اجرایی) را محقق سازد، آنگاه قادر خواهد بود حکومت را -که بخشی از فرایند ساخت دولت است- به‌دست گیرد، و در نتیجه، دولت خلافت راشده‌ای را بنا نهد که شایسته و آماده‌ی گسترش به تمام سرزمین‌های اسلامی خواهد بود.

آنگاه، پرچم عُقاب بر فراز هر تپه و بر قله هر بنای بلند در پیشاپیش لشکریان اسلام برافراشته خواهد شد، تا این دولت با استواری و قاطعیت، در برابر تهدیدهای کشورهای جهان بایستد، و سپاهیان آن، تحت لوای جهاد، پیش روند تا هر مانع مادی را در هم شکنند و بردارند تا ملت‌های دیگر را از گمراهی کفر به هدایت اسلام هدایت کنند و برای گرفتن جایگاه دولت نخست در جهان تلاش کنند؛ برای نجات دادن کشتی سرگردان بشریت از غرق‌شدنی که کدخداهای امثال بایدن و ترامپ باعث آن اند، و رساندن آن به ساحل نجات و امنیت.

تا این تمام ملت‌ها، زیر سایه دولت اسلام زندگی کنند و از نعمت ایمان و عدالت آن برخوردار شوند. و این برای الله سبحانه و تعالی، کاری دشوار نیست. الله سبحانه و تعالی چنین می‌فرماید:

﴿يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُّورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَن يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (۳۲) هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ [توبه: 32 و 33]

ترجمه: آن‌ها می‌خواهند نور الله را با دهان‌های خود خاموش کنند؛ ولی الله جز این نمی‌خواهد که نور خود را کامل کند، هر چند کافران ناخشنود باشند! او کسی است که رسولش را با هدایت و آیین حق فرستاد، تا آن را بر همه آیین‌ها غالب گرداند، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند!

برگرفته از شماره‌های ۴۶۲ - ۴۶۳ - ۴۶۴ / مجله الوعي

سال سی‌ونهم / رجب - شعبان - رمضان ۱۴۴۶ ه.ق. مطابق به جنوری - فبروری - مارچ ۲۰۲۵ م.

نویسنده: مهندس وسام الأطرش - تونس

مترجم: محمد علی مطمئن